

تحلیل نظریه «إختصاص» و «تعمیم» نسبت به مجتهد و مکلف

احمد صابری مجد^۱

امیر محمود امینی^۲

علی اکبر ربیعی^۳

چکیده

از تقسیم‌بندی‌های مهم علم اصول، تقسیم حالات مکلف، نسبت به حکم شرعی است. این حالت‌ها می‌تواند از موارد سه‌گانه قطع، ظن و یا شک باشد. بدون تردید این حالت‌ها در مورد مجتهد جریان داشته و تنها شمولیت آن نسبت به مقلد و نحوه تقلید از مجتهد، مورد چالش است. دو نظریه إختصاص و تعمیم به تعیین مراد از مکلف می‌پردازد که گزینش هریک از این دو نظریه ثمره‌ای مهم در مسئله جواز رجوع مقلد به مجتهد دارد. تبیین دقیق سازگاری هر یک از این دو نظریه در تطبیق حالت‌های سه‌گانه مکلف در مواجهه با حکم شرعی و تاکید بر مسئله جواز تقلید به‌عنوان ثمره‌ای کاربردی برای کشف ناهمگونی‌های مبانی دو نظریه از رویکردهای نوین این پژوهش است. این نوشتار از روش توصیفی-تحلیلی و ابزار کتابخانه‌ای برای تحقیق کمک گرفته است. حالات سه‌گانه قطع، ظن و شک در حق مکلف، اعم از مقلد و مجتهد بوده و تنها تفاوت آن دو در طریق رسیدن به احکام است. بر اساس نظریه تعمیم، احکام ظاهری همچون احکام واقعی مشترک بین عالم و جاهل است؛ لذا مسئله رجوع مقلد به مجتهد مبتنی بر قاعده رجوع جاهل به عالم بدون اشکال است و چنین ثمره‌ای در نظریه إختصاص قابل پذیرش نیست.

واژگان کلیدی: حالت‌های مکلف، جواز تقلید، نظریه إختصاص، اشتراک احکام، نظریه تعمیم.

۱. دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه تهران (دانشکده‌گان فارابی).

ahmadsaberimajd@ut.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری حقوق خصوصی دانشگاه تهران (دانشکده‌گان فارابی). amirmahmoodamini@ut.ac.ir

۳. دانشجوی دکتری فقه و حقوق جزا، دانشگاه شهید مطهری. aa.rabiee@alumni.ut.ac.ir

مقدمه

حالت‌های مکلف در مواجهه با حکم شرعی به سه گونه، قطع، ظن و شک قابل تصور است. در صورت قطع به حکم شرعی، به قطع خود عمل کرده و اگر ظن داشته باشد به امارات عمل می‌کند و در صورت وجود شک نیز به اصول عملیه مراجعه می‌نماید. شیخ اعظم انصاری در کتاب *رسائل* به این تقسیم‌بندی سه‌گانه اشاره و بر اساس آن کتاب *رسائل* را تقسیم می‌کند. در اینکه هریک از حالت‌های سه‌گانه قطع، ظن و شک در حق مجتهد جریان داشته و معنای مکلف در این تقسیم‌بندی شامل مجتهد است، تردیدی وجود ندارد (انصاری، ۱۴۲۲، ج ۱، ص ۲)؛ آنچه که مورد چالش قرار گرفته شمولیت مکلف نسبت به مقلد و نحوه رجوع مقلد به مجتهد است. تصور حالات سه‌گانه برای مجتهد نسبت به مسائل زنان نمونه‌ای است برای تصویر چنین مشکلی، چرا که مجتهد به امور اختصاصی بانوان مکلف نیست، لذا اگر مراد از مکلف، تنها مجتهد باشد، نسبت به بسیاری از مسائلی که مبتلی به او نیست تکلیف ندارد، لذا قطع، ظن یا شک برای او حاصل نمی‌شود. همچنین در صورت قائل شدن به اشتراک معنای مکلف در مقلد و مجتهد، تصور و تطبیق هر یک از قطع، ظن و شک نسبت به مقلد نیازمند تبیین و تحلیل است. بر اساس آنچه که گفته شد هم اکنون این پرسش به میان می‌آید که بر اساس دو نظریه اختصاص و تعمیم مبتنی بر حالت‌های سه‌گانه قطع، ظن و شک منظور از مکلف چیست؟ با گزینش هر یک از دو نظریه چه ثمره‌ای بر آن مترتب می‌شود؟ با جست و جو در پژوهش‌های حاضر، در این مسئله پژوهش مستقل که به بررسی دقیق دو نظریه پرداخته باشد، یافت نشد، تحلیل و رویارویی دو نظریه اختصاص و تعمیم و تبیین ناسازگاری مبانی هریک از دو نظریه با رویکرد تطبیق حالت‌های سه‌گانه (قطع، ظن و شک) مکلف در مواجهه با حکم شرعی از نوآوری‌های این پژوهش است، همچنین تاکید بر مسئله جواز تقلید به‌عنوان ثمره مهم و کاربردی چنین بحثی برای کشف ناهمگونی‌های مبانی نظریه اختصاص و اثبات نظریه رقیب از دیگر رویکردهای نوین است.

۱. مفهوم مکلف و تصویر محل نزاع

تکلیف از ریشه «ک ل ف» و از نظر لغوی به معنای درخواست یا امر کردن کسی به انجام دادن کاری دشوار است (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۹، ص ۳۰۷؛ فیروزآبادی، بی تا، ج ۳، ص ۱۹۲؛ فیومی، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۵۳۸).

از نظر اصطلاحی، برخی از آن به اراده شارع نسبت به امر تعبیر کرده‌اند (طوسی، ۱۴۰۹، ج ۳، ص ۵۲۴)، برخی دیگر طلب امر شارع (انصاری، ۱۴۱۵، ج ۱۳، ص ۲۴۸) یا شخص صاحب شأن (حلبی، ۱۴۰۳، ص ۱۱۲) دانسته و دسته‌ای دیگر آن را به معنای دستور کسی که اطاعت او واجب است، بیان داشته‌اند (بحرانی، ۱۴۰۶، ج ۱، ص ۱۱۴؛ مجمع البحوث الاسلامیه، ۱۴۱۵، ص ۸۰).

تکلیف از جهت منشأ صدور، به شرعی و عقلی تقسیم می‌گردد (مازندرانی، ۱۴۲۱، ج ۹، ص ۲۴۱). تکلیف شرعی را شارع قرار داده، ولی تکلیف عقلی به کمک عقل، وظیفه شخص دانسته می‌شود (حلبی، ۱۳۷۵، ص ۳۳). مخاطب تکلیف، مکلف نامیده می‌شود. مشهور عالمان مکلف را این‌گونه تعریف کرده است: شخص عاقل و بالغی که احکام متوجه او شده و مورد خطاب شارع قرار گرفته که این خطاب همان امر و نهی شارع است (ذهنی، ۱۳۸۰، ج ۴، ص ۳۵۲؛ محمدی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۶؛ مکارم شیرازی، ۱۴۲۴، ج ۲، ص ۲۲۹). شیخ اعظم انصاری در کتاب رسائل حالات مکلف را بر اساس قطع، ظن و شک اینگونه آورده‌اند: «اعلم أنّ المکلف إذا التفت إلى حکم شرعی فإما أن يحصل له الشک فیہ او القطع أو الظن» (انصاری، ۱۴۲۲، ج ۱، ص ۲).

۲. نظریه «اختصاص»

در نظریه اختصاص حالت‌های مختلف مکلف از قطع، ظن و شک، مختص مجتهد است، و اقسام سه‌گانه حالت مکلف شامل مقلد نمی‌شود. به این دلیل که مراد از التفات مکلف به حکم شرعی، التفات تفصیلی است که به حسب آگاهی به مدارک احکام، تنها برای مجتهد حاصل می‌شود، در این صورت، ظن و شک مقلد در این بحث جایگاهی ندارد؛ به دیگر سخن حاصل شدن حالت‌های قطع، ظن و شک، فرع التفات تفصیلی

به حکم شرعی است و این التفات مختص به مجتهد است. عمومیت برخی از مباحث قطع نسبت به مقلد، دلیل بر این نمی‌شود که مراد از مکلف در این تقسیم بندی اعم از مقلد و مجتهد باشد. علاوه بر اینکه طرح مباحث اینچنینی جزء مسائل علم اصول به حساب نیامده، بلکه به صورت استطرادی آمده است و این مسائل قطعاً به مجتهد اختصاص داشته و طرح آن نسبت به مقلد جایگاهی ندارد. همچنین ادعای شمول ادله اعتبار طرق و اصول برای مقلد نیز قابل طرح نیست، چرا که خطابات وارده شده در تشخیص موارد و مجرای اصول عملیه و امارت و توانایی فهم مضامین و فحوص از آنها مختص به متمکن از آنهاست و مقلد موضوعاً از آن خطاب‌ها خارج بوده و در این صورت مجتهد نائب از آن خواهد بود، پس مقلد به هیچ عنوان قابلیت خطاب‌هایی همچون «لا تنقض الیقین بالشک» در شبهات حکمییه را نداشته، چرا که در این هنگام به دلیل غلفت مقلد، شک و یقین برایش حاصل نشده تا این خطاب متوجه او گردد، بر فرض اگر شک و یقین نیز برای او حاصل شود، تنها در صورتی برای او در حجیت استصحاب فایده دارد که مجتهد باشد (عراقی، ۱۴۲۲، ج ۳، ص ۲؛ نائینی، ۱۴۰۶، ج ۳، ص ۳).

۱-۲. أدله نظریه اختصاص

نظریه اختصاص به رویکرد تقسیم احکام شرعی واقعی و ظاهری بازگشت دارد. احکام واقعی اگرچه مشترک بین عالم و جاهل هستند، اما احکام ظاهری مختص کسی است که به وسیله آن به حکم شرعی دست یابد. تقریر چنین رویکردی مبتنی بر دو دلیل است که به آن پرداخته شده و بررسی و تحلیل می‌شود.

۱-۱-۲. اختصاص فحوص و عدم معارض به مجتهد

اولین دلیل بر اینکه احکام ظاهری مختص به کسی است که به حکم شرعی دست می‌یابد این است که ادله احکام ظاهریه (امارات و اصول عملیه) متوقف بر فحوص و عدم معارض بوده که این عملیات تنها از شئون مجتهد است نه مقلد، چرا که مقلد توانایی بر فحوص از دلیل معارض با خبر را نداشته تا بتواند جزم به معارض پیدا کند؛

به دیگر سخن ادله احکام ظاهری اگر چه اقتضای شمولیت برای مجتهد و غیر مجتهد را داراست، ولی جریان آن نسبت به غیر مجتهد به دلیل وجود مانع، ممتنع است. مانع در اینجا همان فحوص از معارض بوده که اختصاص به مجتهد دارد. (عراقی، ۱۴۲۲، ج ۳، ص ۲)

تحلیل و بررسی

این دیدگاه در صورتی درست است که وجوب فحوص، از دلیل خاص گرفته شده باشد و دلیل خاص چنین دلالتی داشته باشد که هر شخصی بخواهد حکم ظاهری را اجرا کند، لازم است در ابتدا فحوص نماید، در صورتی که روشن است که دلیلی وجود ندارد، که دال بر اینکه، فحوص به نحو قطع موضوعی در احکام ظاهری جریان دارد. این مطلب قابل ذکر است که احکام ظاهری در صورتی جریان دارد که امکان دستیابی مکلف به حجتی بر خلاف آن وجود نداشته باشد. برای نمونه ظهور اطلاقی در صورتی حجت است که دلیلی بر تقیید آن وجود نداشته باشد. بنا بر آنچه که گفته شد عنوان فحوص در جریان احکام ظاهریه اخذ نشده است، تا چنین گفته شود که مقلد قادر بر فحوص در احکام ظاهری است، بلکه آنچه که مهم است عدم وجود حجت مخالف با حکم ظاهری نسبت به مکلفی که در معرض وصول آن باشد در احکام ظاهری نیست. لذا هنگامی که مقتضای اطلاق در حکم ظاهری شامل مجتهد و مقلد باشد، (لکن از آنجا که حجت بر خلاف برای مقلد حاصل نشده است) در این صورت، برای چنین مقتضی، مانع وجود دارد، لذا تنها فحوص مجتهد می تواند طریق و راهی برای از چنین مانعی بوده تا بتوان بر اساس اطلاق در حکم ظاهری عمل نمود (صدر، ۱۴۱۷، ج ۴، ص ۱۵).

شهید صدر معتقد است که منظور از فحوص، یک امر واقعی و نفس الامری است که توسط مکلف صورت می پذیرد و چنین خصوصیتی دارد که ایشان در معرض وصول به دلیل مخالف بوده و حجتی بر خلاف آن حکم ظاهری برای او حاصل نشده است (صدر، ۱۴۱۷، ج ۴، ص ۱۵). فحوص هر مجتهدی طریق و راهی برای احراز عدم وصول به حجت مخالف است، نه اینکه نفس انجام فحوص، موضوع برای حجیت احکام

ظاهری باشد. بر این اساس وظیفه‌ای که از حکم ظاهری بدست می‌آید، امر واقعی مشترک بین مجتهد و عامی بوده و در این هنگام، نظر مجتهد صرفاً طریقی برای احراز آن است و تقلید عامی از مجتهد از باب رجوع جاهل به اهل خبره می‌باشد. لذا تفاوتی در علم به این حکم مشترک، بین مقلد و مجتهد وجود ندارد.

۲-۱-۲. نفی وجود مقتضی برای شمولیت احکام شرعی

دلیل دوم مبتنی بر نفی وجود مقتضی بر شمولیت احکام بین مقلد و مجتهد است؛ به دیگر سخن، احکام تنها مختص به مجتهد می‌باشد. برای توضیح این دیدگاه دو دلیل، اثباتی و ثبوتی می‌توان ذکر نمود:

دلیل اثباتی: هنگام مواجه شدن با ادله‌ای همچون «یأتی عنکما الخبران المتعارضان فبأیهما ناخذ؟» (کاشانی، ۱۴۲۷، ج ۱، ص ۲۹۱) می‌یابیم که به صراحت، انجام دهنده تکلیف در لسان روایت بیان شده است، چرا که تنها مجتهد شأنیت مراجعه به اخبار را داشته و به دو خبر متعارض برخورد کرده است و عنوان «إتیان» نیز متوجه اوست، نه مقلد. همچنین روایت «العمری ثقتی فما ادّی الیک فعنی یودی» عمری و پسرش هر دو ثقة می‌باشند و هر چه بشما بگویند و برسانند از من گرفته‌اند. هنگامی که در این روایت که در مورد اخذ به ادله ظاهری بوده از کلمه «أداء» استفاده شده است، چنین برداشت می‌شود که عنوان وصول مأخوذ در ادله احکام ظاهری می‌باشد، لذا در صورتی که چیزی واصل نشود حکم ظاهری وجود ندارد (منصوری، ۱۴۲۷، ج ۱، ص ۱۸۳).

دلیل ثبوتی: مفاد این دلیل این است که حقیقت احکام ظاهری، طریقی بودن است؛ یعنی در متعلقات خود مبادی نداشته، بلکه تنها وظیفه آن منجزیت و معذوریت، در مورد عدم دست یابی به حکم واقعی است. بلکه مبادی به متعلقات احکام واقعی اختصاص داشته و این دیدگاه، نظریه محقق نائینی و پیروان مکتب ایشان است. ایشان در مبحث جمع بین حکم ظاهری و واقعی معتقدند که بین احکام ظاهری و احکام واقعی تضادی وجود ندارد، چرا که به دلیل عدم وجود مبادی در متعلقات احکام

ظاهری دیگر تنافی بین مبادی احکام ظاهری و مبادی احکام واقعی اتفاق نمی‌افتد (منصوری، ۱۴۲۷، ج ۱، ص ۱۸۳).

هنگامی که شارع می‌خواهد حکم ظاهری را در حق جاهل جعل کند، دو صورت قابل تصور است، یا اینکه مبادی حکم ظاهری در حق او جعل می‌شود یا اینکه نفس حکم ظاهری را برای او قرار دهد. صورت اول امکان جعل نداشته؛ زیرا حکم ظاهری مبادی ندارد تا شارع آن را جعل کند. اگر منظور صورت دوم باشد (جعل نفس حکم ظاهری) در این صورت، اثر و فایده‌ای بر آن مترتب نیست، چرا که مکلف جاهل هنگامی که حکم ظاهری به به او نرسیده است، دیگر در حق او تنجیز و تعذیر معنا پیدا نمی‌کند، بنابراین چنین جعلی لغو است. لذا طرفداران دیدگاه مزبور قائل به نظریه اختصاص شده و معتقدند که منظور از مکلف، تنها مجتهد است.

تحلیل و بررسی

در تحلیل و نقد دلیل اثباتی چنین می‌توان گفت که ادله احکام ظاهری مختص به چنین خطاباتی و امثال آنها نیست و اگر اینچنین نباشد خطابات مطلقاً همچون «رفع ما لایعلمون» را چگونه می‌توان توجیه کرد؛ لذا این خطابات مطلق بوده و هیچ‌یک از اصولیان آن را مختص به مجتهد ندانسته (انصاری، ۱۴۲۲، ج ۲، ص ۲۹) و خطاباتی همچون «فعنی یودی» و امثال آن، موضوعی نبوده، بلکه طریقی بودن در آن اخذ شده است.

نظریه‌ای که در دلیل ثبوتی به آن اشاره شد را می‌توان دو گونه پاسخ داد. نخست آن که این بیان مبتنی بر این اصل است که احکام ظاهریه مفرغ از مصالح و مفاسد موجود در متعلقات خود هستند. به این بیان هنگامی که مکلف بخواهد احتیاط کند چنین می‌گوید: «این مایع را ننوش» نهی در این مورد به خاطر وجود مفسده در متعلق این نهی نیست، بلکه به این دلیل است که مکلف مرتکب، حرام واقعی را انجام ندهد. این اصل اگرچه مورد استفاده تعداد فراوانی از اصولیان پس از محقق نائینی شده است، ولی استناد به آن خالی از اشکال نیست. چرا که اگرچه حقیقت حکم ظاهری، طریقی بودن است، اما طریقی بودن آن به این معنا نیست که بدون مبادی باشد. بلکه طریقی

بودن آن دال بر این است که دارای مبادی بوده و مستقل از مبادی حکم واقعی نبوده، بلکه مبادی آن از مبادی حکم واقعی نشأت می‌گیرد. لذا از این جهت تضادی بین مبادی حکم ظاهری و مبادی حکم واقعی وجود ندارد.

دومین پاسخ به دیدگاه مزبور این است که در صورت پذیرش معنای طریقی بودن، در احکام ظاهری که همان نظریه پیروان مکتب محقق نائینی باشد و همچنین پذیرش این مسئله که حکم ظاهری اختصاص به کسی دارد که به آن حکم برسد. در این صورت اشکالی که بر این نظریه وارد می‌شود این است که منظور از وصول و رسیدن چیست؟ اگر مراد از این رسیدن، وصول وجدانی باشد، باز موجب نمی‌شود که اختصاص به مجتهد پیدا کند و در غیر او راه نداشته باشد. چرا که نزد همه اصولیان اماره، قائم مقام علم است، لذا مراد از وصول در اینجا باید اعم از وجدانی و تعبدی باشد و فتوای مجتهد نسبت به مقلد در واقع همان ایصال و رساندن حکم ظاهری است که در این صورت، رسیدن و وصول حکم ظاهری به دست جاهل بر اساس فتوای مجتهد به صورت تعبدی اتفاق افتاده است.

بنابراین احکام ظاهری حتی بر فرض اینکه مختص به کسانی باشند که به آنها رسیده است، در این صورت همچنان شامل مقلد هم خواهد بود، لذا با این بیان احکام ظاهری مشترک بین عالم و جاهل به طور مساوی بوده و بدین ترتیب رجوع مقلد به مجتهد از باب رجوع جاهل به عالم خواهد بود.

۳. نظریه «تعمیم»

نظریه تعمیم بر خلاف نظریه اختصاص، بر اساس آن مکلف، اعم از مجتهد و مقلد در نظر گرفته شده. تعداد فراوانی از اصولیان قائل به این نظریه بوده و معتقدند دلیل معتبری بر اختصاص ادله به مجتهد، در حکم اصولی و فرعی اقامه نشده است. برای نمونه حکم به حجیت خبر واحد و حکم فرعی شرعی که خبر حاکی آن است، برای هر یک از مقلد و مجتهد یکسان است. لذا حکم اصولی و فرعی برای هر یک از آن دو وجود داشته و مقلد همچون مجتهد، در نظر گرفته می‌شود. بنابراین در صورتی که

مکلف قطع به حکمی پیدا کند به آن عمل کرده، بدون اینکه نیازی به رجوع به مجتهد داشته باشد و اگر برای او قطع حاصل نشود، ولی طریق معتبری برای رسیدن به حکم شرعی برای او وجود داشته باشد (تنها راه مفروض فتوای مجتهد است) به آن عمل کرده و اگر چنین طریق معتبری برای او حاصل نشده باشد و شک در حکم باشد به اصول عملیه مراجعه می‌کند.

آنچه که گفته شد حالات‌های سه‌گانه مکلف نسبت به حکم شرعی واقعی بود، در حکم ظاهری نیز همین‌گونه است. اگر برای مقلد در موردی، قطع به فتوای مجتهد حاصل شود به همان قطع خود عمل می‌کند. اگر برای او طریق معتبری برای حکم شرعی حاصل شود، همانند اینکه دو نفر عادل از فتوای مجتهد اخبار دهند به آن اخذ می‌کند و اگر چنین دلیل معتبری حاصل نشود، مراجعه به اصل می‌کند. لذا در صورتی که یقین به فتوای مجتهد داشته باشد و شک در تبدل رأی ایشان داشته باشد، بقاء آن حکم را استصحاب می‌کند. اگر یکی از دو مجتهد به وجوب و دیگری به حرمت فتوا دهند، در این صورت امر دائر مدار محذورین بوده و مکلف مخیر است. اگر یکی از دو مجتهد به وجوب شکسته بودن نماز و مجتهد دیگر به کامل بودن نماز فتوا داد، در این صورت احتیاط بر مکلف واجب است، مگر اینکه اجماعی بر عدم وجوب چنین احتیاطی قائم شده باشد، که در این صورت بر اساس آنچه که مدعای شیخ اعظم انصاری است، مکلف نسبت به آن مخیر است (خوئی، ۱۴۲۲، ج ۲، ص ۶).

حاصل سخن آنکه تنها فرق بین مجتهد و مقلد در این بحث در خصوصیت طریق و امارات است. طریق و راه مجتهد برای رسیدن به احکام، کتاب و سنت و طریق مقلد برای رسیدن به حکم شرعی تنها فتوای مجتهد است و همانطور که ظواهر کتاب و سنت برای مجتهد حجت است، ظواهر کلام مجتهد (فتوای او) برای مقلد حجت بوده و لذا با جریان داشتن حالت‌های سه‌گانه قطع، ظن و شک در حق مقلد و مجتهد، منظور از مکلف اختصاص به مجتهد نداشته بلکه اعم از مقلد و مجتهد خواهد بود.

۱-۳. تقریر شهید صدر از نظریه تعمیم

شهید صدر معتقد است که برای اثبات نظریه تعمیم و عدم اختصاص مکلف به مجتهد، کافی است که مواردی ذکر گردد، که برای مقلد یکی از حالات‌های سه‌گانه بوده و او مأمور به وظیفه به آن باشد و این اثبات، فی‌الجمله نظریه رقیب را به چالش کشیده و در نتیجه نظریه تعمیم اثبات می‌شود. ایشان می‌فرمایند که غیر مجتهد (مقلد) می‌داند که مکلف به اجرای احکام خداوند سبحان است؛ لذا در مواجهه با هر واقعه‌ای یا برای او قطع به حکم سلبی یا ایجابی حاصل می‌شود، مثلاً یا مسئله ضروری (همانند حرمت خمر) باشد یا یقینی بودن آن از اجماع (همانند حرمت عصیر عنبی جوشیده شده قبل از رفتن دو سوم) سرچشمه گرفته باشد یا اینکه برای مقلد چنین قطعی حاصل نمی‌شود.

بر این اساس، در صورت اول (حصول قطع برای مقلد)، قطع در حق او همانند قطع مجتهد به حکم شرعی، حجیت داشته و در صورت دوم (حاصل نشدن قطع) یا برای مقلد ظن معتبر و مناسبی همانند فتوای مجتهد حاصل می‌شود که مجتهد به واسطه ضرورت یا اجماع به حکم شرعی دست یافته است که در این صورت مقلد به ظن عمل کرده و این ظن برای او حجت است. و یا برای مقلد قطع حاصل نشود یا او توانایی رسیدن به فتوای مجتهد را نداشته یا اصلاً مجتهدی نیست که به فتوای او دسترسی پیدا کند یا قطع به حجیت فتوا نداشته باشد و در نتیجه منتهی به شک شود، در این صورت عقل استقلالی به وظیفه او حکم می‌کند، که برائت، اشتغال یا تفصیل به حسب موارد است (صدر، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۹).

بنابراین تمامی مراحل که در حق مجتهد جریان داشت برای مقلد نیز جاری و ساری است، و لکن تنها تفاوت بین آن، کم بودن بعضی مصادیق علم و علمی در حق غیر مجتهد در دست یابی به حکم است که این مسئله منجر به تخصیص مکلف به خصوص مجتهد نمی‌شود.

تحلیل و بررسی

تقریر شهید صدر برای اثبات نظریه تعمیم خالی از اشکال نیست، چرا که قائلین به نظریه اختصاص در مورد اشکالی که شهید صدر بر نظریه اختصاص وارد دانسته چنین پاسخ می‌دهند، مکلفی که برای او حالات سه‌گانه قطع، ظن یا شک حاصل می‌شود، مراد از ظن، مطلق ظن حاصله نیست که بتوان گفت به فتوای مجتهد ظن حاصل شده، بلکه مراد از ظن در این مسئله، ظن معتبر است که در علم اصول به آن پرداخته شده و یک مسئله اصولی است. مرحوم بجنوردی در توضیح این مطلب چنین آورده است که مقید کردن و انحصار مکلف به مجتهد به این دلیل است که مبنا برای تشخیص مسائل اصولی، این است که کبریاتی هستند که می‌توانند در طریق استنتاج احکام شرعی واقع شوند. لذا حالت‌های سه‌گانه مکلف (قطع، ظن و شک) برای غیر مجتهد ارتباطی با چنین کبریاتی که مسائل علم اصول هستند، ندارد. بنابراین بحث و گفت و گو در مورد حدوث این حالت‌ها برای غیر مجتهدان خارج از علم اصول می‌باشد. چرا که اصولی، به هیچ عنوان از حدوث حالات غیر مجتهد که ارتباطی با علم اصول ندارد بحث نمی‌کند (بجنوردی، حسن، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۳). در نتیجه اشکال اصلی که پیروان نظریه اختصاص بر نظریه تعمیم وارد دانسته‌اند، خلط بین ظن معتبر در بحث اصولی و بین ظن معتبر به طور مطلق است که به نظر می‌رسد این برداشت از ظن، به ظن معتبر اصولی بدون دلیل بوده و بر فرض اگر چنین برداشتی از ظن صحیح باشد، دو حالت دیگر یعنی قطع و شک در حق مقلد قطعاً جاری بوده و همین برای اثبات نظریه تعمیم کفایت می‌کند.

۴. ثمره بحث دو نظریه اختصاص و تعمیم

از ثمرات مهم و اساسی که بر این دو نظریه مترتب بوده، مسأله جواز تقلید است. در صورت پذیرش نظریه اختصاص جواز تقلید مقلد از مجتهد دارای اشکال بوده، ولی مبتنی بر نظریه تعمیم اشکال برطرف می‌شود. هنگامی که اصل شمولیت احکام ظاهری نسبت به عالم و جاهل پذیرفته شود، در این هنگام اگر مقلد بخواهد در یکی از احکام

شرعی به مجتهد رجوع کند، این رجوع به حکم، مشترک بین هر دوی آنها می‌باشد. همانند مراجعه بیمار به پزشک که دارویی که طبیب برای بیماری مشخصی تجویز می‌کند، شامل هر دوی آنها با هم به طور یکسان خواهد بود و تنها تفاوت این است که پزشک به درمان این بیماری آگاهی داشته ولی بیمار (جاهل) خیر، پس این مورد از باب رجوع جاهل به عالم خواهد بود. در صورتی این قاعده صحیح است که حقیقت و واقعیتی وجود داشته، که بین عالم و جاهل به طور یکسان مشترک باشد.

اما اگر قائل شویم که احکام ظاهری تنها به عالمان اختصاص داشته و شامل جاهلان نمی‌شود، در این صورت بر اساس مبانی نظریه اختصاص، احکام ظاهری مختص به کسی است که به آن حکم علم پیدا کرده است. لذا هنگامی که مجتهد به حکمی از احکام ظاهری دست می‌یابد و مقلد در این حکم می‌خواهد به مجتهد مراجعه کند در این حالت پرسشی که به میان می‌آید در مورد چیستی فتوای مجتهد است که مقلد به او مراجعه کرده و در آن حکم از مجتهد تقلید کند.

بنابراین اگر مجتهد به حکم واقعی فتوا بدهد در این صورت فتوای بدون علم است و پذیرفتنی نیست، چرا که مفروض این است که مجتهد به حکم واقعی علم نداشته است، و اگر او به حکم ظاهری فتوا دهد، این اشکال وجود دارد که حکم ظاهری که مجتهد به آن متصل شده است در حق مقلد، غیر موجود است. برای نمونه، موضوع جریان اصل علمی، مکلف شک بوده و حال آنکه مقلد تکلیفی متوجه او نشده که شک در حکم آن داشته باشد و اصل علمی را جاری سازد. چرا که او نسبت به حکم التفات نداشته پس چگونه مجتهد در حق او به مؤدای اصل، فتوا می‌دهد، بله درست است که مجتهد نسبت به این حکم شرعی شک دارد، ولی بر اساس مبنای مطرح شده، تکلیفی متوجه او نیست تا به حکم شرعی دست یابد؛ لذا با توجه به این بیان کسی که تکلیف متوجه او شده است (مقلد)، به حکم شرعی شک ندارد و کسی که در حکم شرعی شک کرده است (مجتهد)، تکلیفی متوجه او نیست، بنابراین در این صورت موضوع اجرای اصل عملی در حق مجتهد وجود ندارد.

بر این اساس مقلد نمی‌تواند در احکام ظاهری به مجتهد رجوع کند، برای اینکه حقیقت و واقعیت مشترکی بین آن‌دو وجود ندارد، بلکه بر طبق این مبنا، پذیرش نظریه اختصاص دشوارتر خواهد بود، چرا که استنباط احکام ظاهری همچون احکام زنان به دلیل مورد ابتلا نبودن مجتهد، محل اشکال خواهد بود.

بنابراین لازمه پذیرش نظریه اختصاص، نخست اثبات صحت جواز افتاء مجتهد و دوم جواز رجوع مقلد به مجتهد است که این مسئله بر اساس مبانی نظریه اختصاص، مبتنی بر اختصاص احکام ظاهری به کسانی که به حکم شرعی علم دارند می‌باشد. چرا که مبنای پذیرش دیدگاه اختصاص در صحت رجوع مقلد به مجتهد بر اساس اصل رجوع جاهل به عالم می‌باشد. لذا در صورت نادیده انگاشتن اصل رجوع جاهل به عالم، جواز تقلید از مجتهد مورد خدشه خواهد بود.

۱-۴. تقریر میرزای نائینی در جواز تقلید مقلد از مجتهد

محقق نائینی بر اساس مبانی خود مبتنی بر طریقت و کاشفیت اماره از واقع، به اشکال مطرح شده در جواز فتوای مجتهد و رجوع مقلد به مجتهد، چنین تقریری دارد که اماره در این مسئله پس از جعل حجیت از جانب شارع تبدیل به دلیل علمی می‌شود و در این هنگام اگرچه مجتهد وجداناً عالم به حکم نبوده، ولی به برکت قیام اماره بر حکم واقعی تعبداً عالم به آن خواهد بود؛ لذا مفروض در مسئله این است که حکم واقعی مشترک بین عالم و جاهل بوده و در این هنگام فتوای مجتهد، فتوای به این حکم واقعی مشترک بین او و مقلد خواهد بود. و این حکم واقعی تعبداً برای مجتهد معلوم بوده و اشکالی ندارد که تقلید نیز از باب رجوع جاهل به عالم تعبداً باشد (خوئی، ۱۴۲۲، ج ۲، ص ۸).

شهید صدر در توضیح این بیان چنین آورده است: در تکالیف و مواردی که حکم ظاهری وجود دارد بر فرض پذیرش نظریه اختصاص مکلف به مجتهد، مقلد می‌تواند به فتوای مجتهد مراجعه کند، حکم ظاهری اگرچه مختص به مجتهد بوده، ولی هر یک از مقلد و مجتهد تعبداً عالم به حکم واقعی مشترک خواهند بود و مقتضای دلیل تعبدیت حکومت بر دلیل افتاء به علم خواهد بود که در این صورت تبعیت مقلد از

فتوایی بوده که به وسیله این تعبد نازل منزله حکم واقعی قرار گرفته است. چنین بیانی نیز هم بر اساس قاعده بوده و همچنین نیازمند الحاق و اضافه کردن دلیل دیگری نیست (صدر، ۱۴۱۷، ج ۴، ص ۱۱).

تحلیل و بررسی

اشکال اول: اینکه اگر بر فرض، مبنای طریقی و کاشفیت محقق نائینی پذیرفته شود، تنها در باب امارات کاربرد خواهد داشت نه اصول عملیه؛ چرا که حجیت اصول عملیه به اعتبار وظیفه، عملی بوده و هیچ گونه کاشفیتی از واقع ندارد، لذا بیان مرحوم نائینی اخص از مدعی است.

اشکال دوم: بر تقریر محقق نائینی، اینکه تقریر در ظن عمومیت نداشته - علاوه بر عدم اجرای آن در اصول عملیه - و تنها بر اساس مسلکی که حجیت را به معنای «جعل ما لیس بعلم علماً» دانسته است، قابل پذیرش می‌باشد؛ لذا بر اساس مبنای منجزیت و معذرت در امارات و همچنین مبنای جعل حکم مُمائل، قابلیت پذیرش نخواهد داشت.

اشکال سوم: اینکه هیچ شکی نیست اماره قائم مقام قطع طریقی شده و همچنین بر مبنای محقق نائینی قائم مقام قطع موضوعی هم خواهد بود. در این هنگام مجتهد نسبت به واقع، عالم خواهد بود تعبداً و برای او جایز است که آنچه که اماره بر آن اقامه شده، بر اساس آن فتوا دهد و آن را به شارع استناد کند، در واقع این اثر و نتیجه جانشینی اماره در مقام قطع موضوعی است. مگر اینکه گفته شود جواز اسناد به شارع و جواز فتوا دادن صرفاً حکم شرعی است که مختص به مجتهد می‌باشد و آنچه که محور سخن بوده حکم شرعی مختص به مقلد است که در این صورت آیا جایز است مقلد در این حکم شرعی خاص به مجتهد مراجعه کند یا نه؟ پس هنگامی که مجتهد وجداناً علم به حکم واقعی داشته باشد، نزاعی در صحت مراجعه مقلد به او نیست، اما اگر مجتهد به واقع تعبداً علم داشته باشد در این صورت قائل هستیم که اشکالی در جانشینی اماره در مقام قطع موضوعی نبوده تا به وسیله آن مجتهد تعبداً عالم به واقع شود، اما در این صورت، پرسشی قابل طرح است که آیا می‌توان به مجتهد عنوان «کارشناس و خبره» اطلاق کرد یا

خیر؟ برای اینکه ملاک رجوع مقلد به مجتهد صرفاً علم تبعدی مجتهد به واقع نیست، بلکه ملاک چنین رجوعی خبره بودن و کارشناس بودن مجتهد است. علم به واقعیت از روی تعبد در بردارنده چنین عنوانی نمی‌تواند باشد؛ لذا در این هنگام مقلد نمی‌تواند به مجتهد مراجعه کند، بنابراین اشکال رجوع مقلد همچنان باقی خواهد ماند.

برای روشن شدن مطلب می‌توان چنین پرسشی را مطرح کرد که آیا قطع موضوعی که در جواز رجوع مقلد به مجتهد اخذ شده است، چنین قطعی بر اساس کاشفیت از واقع بوده یا بر اساس صفت قطع است؟ مراد از قطع موضوعی بر اساس صفت قطع یعنی حصول علم از طریق خاص حاصل شود. برای اینکه سیره عقلاء در باب رجوع جاهل به عالم در صورتی که علم عالم از طریق فن و علم و عملیات کارشناسی و خبره بودن صورت پذیرد، جاری است، نه اینکه این علم از هر وسیله‌ای همچون مکاشفه یا علوم غریبه حاصل شود؛ لذا اگر کسی با خواب امام معصوم علیه السلام به حکمی قطع حاصل کند، تقلید مقلد در این مورد از او جایز نیست، به دلیل اینکه در چنین مواردی سیره جریان ندارد و همچنین بر مبنای محقق نائینی، در صورت در نظر گرفتن صفت قطع، اماره جانشین آن نخواهد نشد، بلکه اماره تنها در صورت کاشفیت از واقع، جانشین قطع موضوعی می‌شود.

حاصل مطلب این است که مجتهد در این تقریر فاقد صفت خبره و کارشناس بودن است؛ لذا موضوع رجوع جاهل به عالم محقق نشده و چنین تقریری از رجوع مقلد به مجتهد بر اساس قاعده «رجوع جاهل به عالم» ناتمام و دارای اشکال است.

۲-۴. تقریر شهید صدر در جواز تقلید مقلد از مجتهد

شهید صدر در مسئله رجوع مقلد به مجتهد، با الحاق و ضمیمه کردن یک بیان خاص و توسعه در موضوع، تلاش بر آن دارد که از مسئله، تقریری بدون اشکال ارائه دهد. شهید صدر ضمیمه‌ای را که موجب تصحیح تقریر محقق نائینی از مسئله خواهد بود را «فرض التنزیل» می‌نامند. به این بیان که حال و موقعیت مجتهد نازل منزله فرد عامی فرض شده و فحص و جست و جوی مجتهد در این هنگام به منزله جست و جوی

فرد عامی است و همچنین یقین مجتهد به حالت سابقه و علم به معلوم اجمالی نیز نازل منزله یقین فرد عامی قرار می‌گیرد. لذا در این صورت بدون شک، تکالیفی که مجتهد به آنها دست می‌یابد شامل مقلد نیز خواهد بود. در رابطه به وظایف مکلف بر اساس ادله عقلی همچون قبح عقاب بلا بیان یا منجزیت علم اجمالی، باید چنین فرض شود که جعل حکم مُمائل برای حکم عقل صورت می‌پذیرد، به گونه‌ای که مُنتج به برائت و احتیاط شرعی در حق فرد عامی شده، چرا که روشن است که تنزیل در اینجا به لحاظ حکم عقلی، غیر معقول است.

در رابطه با اثبات کیفیت استفاده از دلیل جواز تقلید که همان سیره عقلائییه بوده، چنین می‌توان گفت که آنچه که متفاهم و در اذهان متشرعه از ادله تقلید وجود دارد، رجوع عامی به مجتهد است تا با چنین مراجعه‌ای آنچه که مجتهد برای رسیدن به حکم شرعی تطبیق داده است بر خویش تطبیق دهد، به گونه‌ای که آنچه در حق خود اثبات می‌گردد عیناً همان چیزی است که در حق مجتهد از درجات اثبات واقع یا تنجیز و تعذیر نسبت به حکم شرعی ثابت می‌شود (صدر، ۱۴۱۷، ج ۴، ص ۱۳). این تقریر تنها در صورت بیان شهید صدر بر دیدگاه «فرض التنزیل» معنا پیدا کرده؛ لذا بر اساس آنچه که بیان شد ثبوت چنین تنزیل و توسعه در موضوع نسبت به وظایف ظاهری در ادله به دلالت التزامی کشف می‌شود.

تحلیل و بررسی

دیدگاه شهید صدر را بر اساس نظریه تنزیل قابل پذیرش نیست، چرا که سیره عقلاء به عنوان یکی از مهمترین ادله تقلید مبتنی بر رجوع جاهل به اهل خبره است و نظریه تنزیل توانایی مقابله با چنین دلیلی را نداشته، چرا که سیره عقلائییه در تقلید مبتنی بر مراجعه به اهل خبره برای تشخیص حکم مشترک است، در صورتی که بر اساس نظریه اختصاص، چنین مراجعه‌ای منشأ عقلائی نخواهد داشت. لذا نظریه تنزیل با مفاد سیره عقلائییه سازگاری نداشته، علاوه بر این دلیل شرعی یا عقلی مبتنی بر نازل منزله قرار دادن حالات مجتهد به جای مقلد ارائه نگردیده است. اشکال دیگر به این نظریه اینکه

بر اساس نظریه اختصاص، در برخی موارد اساساً صحت فتوای مجتهد مورد چالش است و دیگر نوبت به تقلید از مجتهد نخواهد رسید. چرا که بر اساس نظریه تنزیل تنها در صورتی مقلد می‌تواند از مجتهد تقلید نماید که مجتهد به عدالت و اعلم بودن یا مساوی بودن خود (بنا بر تقلید از دو مرجع مساوی) یقین داشته باشد و با این وجود، حالت‌های مکلف نازل منزله مجتهد قرار گیرد و حکم ظاهری مجتهد برای فرد عامی معنا پیدا کند؛ لذا در صورتی که مجتهد چنین علمی نسبت به عدالت و اعلمیت خود نداشته باشد، یقین حاصل نکرده که حکم ظاهری او برای عامی باشد تا به آن فتوا بدهد. برای اینکه بر اساس مبنای اختصاص در این صورت مجتهد صرفاً نسبت به احکام مورد اُبتلای خود می‌تواند فتوا داده و تصور حالات مکلف و نازل منزله قرار دادن حالات مکلف بر او جاری نخواهد بود، در نتیجه فتوای او نیز صحیح نخواهد بود. (حسینی حائری، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۱۸۶).

نتیجه

حاصل سخن آنکه تنها تفاوت بین مجتهد و مقلد در این بحث در خصوصیت طریق است. طریق و راه مجتهد برای رسیدن به احکام، کتاب و سنت و طریق مقلد برای رسیدن به حکم شرعی تنها فتوای مجتهد است و همانطور که ظواهر کتاب و سنت برای مجتهد حجت است، ظواهر کلام مجتهد (فتوای او) برای مقلد حجت بوده؛ لذا با جریان داشتن حالت‌های سه‌گانه (قطع، ظن و شک) در حق مقلد و مجتهد، مکلف اختصاص به مجتهد نداشته، بلکه اعم از مقلد و مجتهد خواهد بود.

جواز تقلید مقلد از مجتهد از ثمرات مهم و اساسی مترتب بر دو نظریه اختصاص و تعمیم است. در صورت پذیرش نظریه اختصاص، جواز تقلید مقلد از مجتهد دارای اشکال است. بر اساس مبانی نظریه اختصاص، مبتنی بر اختصاص احکام ظاهری به عالمین، احکام ظاهری مختص به اشخاصی است که به آن حکم دست پیدا کرده باشند. لذا فتوای مجتهد به حکم واقعی، فتوای بدون علم و فتوای به حکم ظاهری در حق مقلد، غیر موجود است. بر این اساس مقلد نمی‌تواند در احکام ظاهری به مجتهد رجوع

کند، برای اینکه حقیقت و واقعیت مشترکی بین آن دو وجود ندارد و همچنین استنباط احکام ظاهری همچون احکام زنان به دلیل مورد ابتلا نبودن مجتهد، محل اشکال خواهد بود.

بر اساس نظریه تعمیم، احکام ظاهریه همچون احکام واقعیّه تنها مختص به عالمان نبوده، بلکه مشترک بین عالم و جاهل است. لذا مسئله رجوع مقلد به مجتهد مبتنی بر قاعده رجوع جاهل و عالم، در حکم مشترک و بدون اشکال است. در نهایت بر اساس نظریه اختصاص برای اشکال رجوع مقلد به مجتهد دو تقریر مطرح گردید که تقریر محقق نائینی و شهید صدر مورد پذیرش قرار نگرفت.



منابع

۱. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴). لسان العرب، چاپ سوم، بیروت: دارالصادر.
۲. أنصاری، محمد علی (۱۴۱۵). الموسوعة الفقهية الميسرة، چاپ اول، قم: مجمع الفكر الاسلامي.
۳. انصاری، مرتضی بن محمد امین (۱۴۲۲). فرائد الأصول، چاپ ششم، قم: مؤسسة النشر الإسلامي.
۴. بجنوردی، حسن (۱۴۱۵). منتهی الأصول، چاپ ۲، قم: مکتبه بصیرتی.
۵. بحرانی، ابن میثم (۱۴۰۶). قواعد المرام، مصحح حسینی، چاپ اول، قم: مکتبه النجفی.
۶. بروجردی، حسین (۱۳۷۳). جامع احادیث الشیعة، چاپ سوم، قم: مهر.
۷. حسینی حائری، کاظم (۱۳۸۰). مباحث الأصول، چاپ دوم، بیروت: دارالبشیر.
- ۸* حلبی، ابوصلاح (۱۴۰۳). الکافی فی الفقه، مصحح استادی، چاپ اول، اصفهان: مکتبه امیرالمؤمنین علی علیه السلام.
۹. حلبی، تقی بن نجم (۱۳۷۵). تقریب المعارف، مصحح فارسی تبریزیان، چاپ اول، بیروت: مطبعة الهادی.
۱۰. خوئی، سید ابوالقاسم (۱۴۲۲). مصباح الأصول، چاپ اول، قم: مکتبه الداوری.
۱۱. کاشانی، محمد محسن فیض (۱۴۲۷). کتاب الوافی، چاپ اول، قم: عطر عترت.
۱۲. ذهنی تهرانی، محمد جواد (۱۳۸۰). تحریر الفصول فی شرح کفایة الأصول، چاپ اول، قم: مؤسسة الإمام المنتظر علیهما السلام.
۱۳. صدر، محمد باقر (۱۴۱۷). بحوث فی علم الأصول، با تعلیقات حسن عبدالساتر، چاپ اول، قم: الدار الإسلامية.
۱۴. طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۹). التبیان، مصحح احمد حبيب العاملي، چاپ اول، بیروت: دار إحياء التراث العربی.

۱۵. عراقی، ضیاءالدين (۱۴۲۲). *نهاية الأفكار*، جماعة المدرسين في الحوزة العلمية، چاپ اول، قم: مؤسسة النشر الإسلامي.
۱۶. فیروز آبادی، فخرالدين (بی تا). *قاموس المحيط*، بیروت: دارالعلم.
۱۷. فیومی، احمد بن محمد (۱۴۱۴). *المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی*، چاپ دوم، قم: مؤسسة دار الهجرة.
۱۸. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۴۲). *الکافی*، چاپ چهارم، تهران: المكتبة الاسلامية للنشر و التوزيع.
۱۹. مازندرانی، محمد صالح (۱۴۲۱). *شرح اصول کافی*، مصحح ابوالحسن شعرانی، چاپ اول، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
۲۰. مجمع البحوث الاسلامیة (۱۴۱۵). *شرح المصطلحات الکلامیة*، چاپ اول، مشهد: آستانه رضویه.
۲۱. محمدی، علی (۱۳۸۷). *شرح رسائل*، چاپ دهم، قم: دار الفکر.
۲۲. مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۴). *انوار الاصول تقریرالابحاث*، چاپ دوم، قم: مدرسه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام.
۲۳. منصورى، ایاد (۱۴۲۷). *البيان المفید فی شرح الحلقة الثالثة من حلقات علم الأصول*، چاپ اول، قم: حسنین.
۲۴. نائینی، محمد حسین (۱۴۰۶). *فوائد الأصول*، چاپ اول، قم: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية مؤسسة النشر الإسلامي.